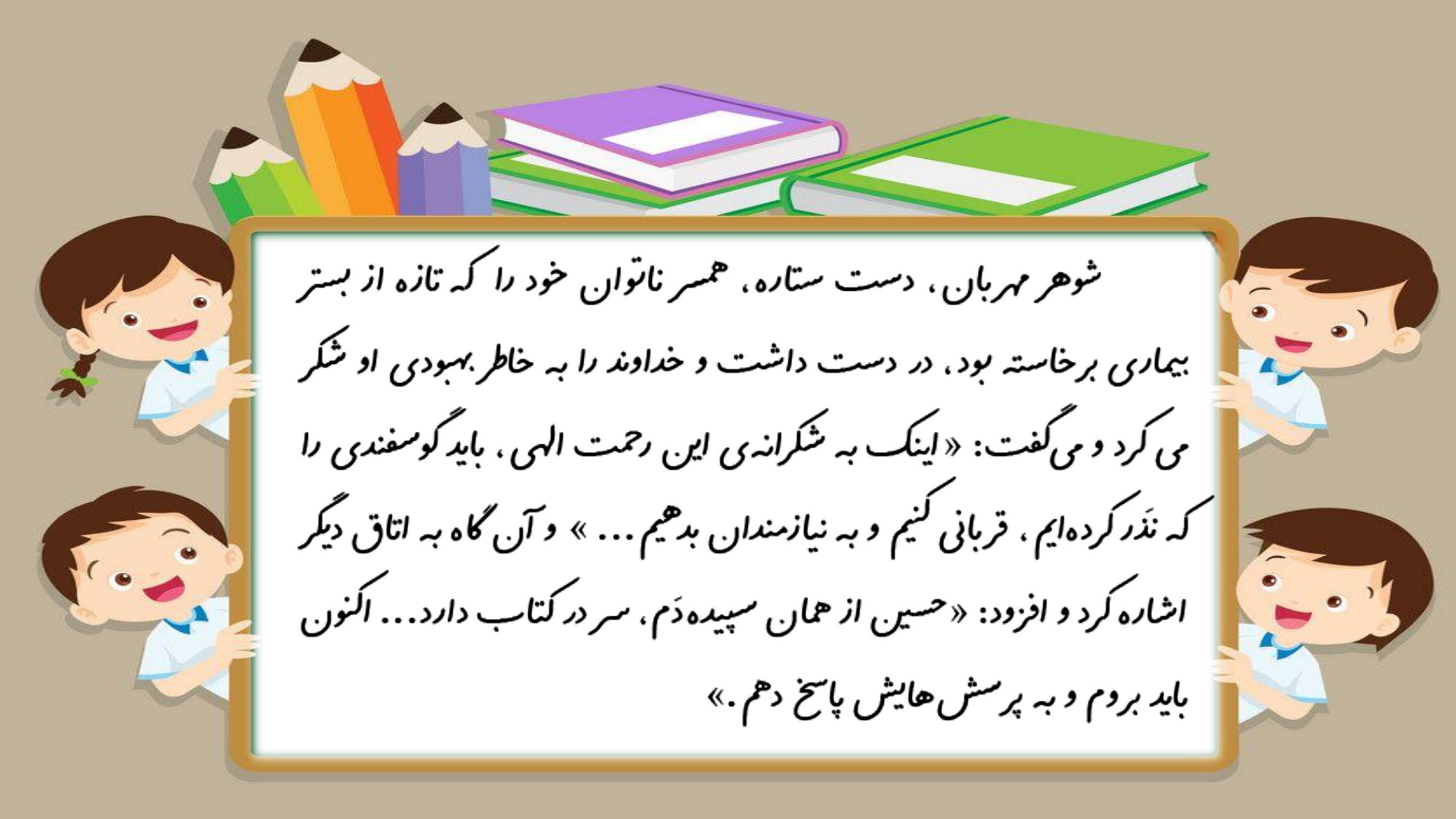




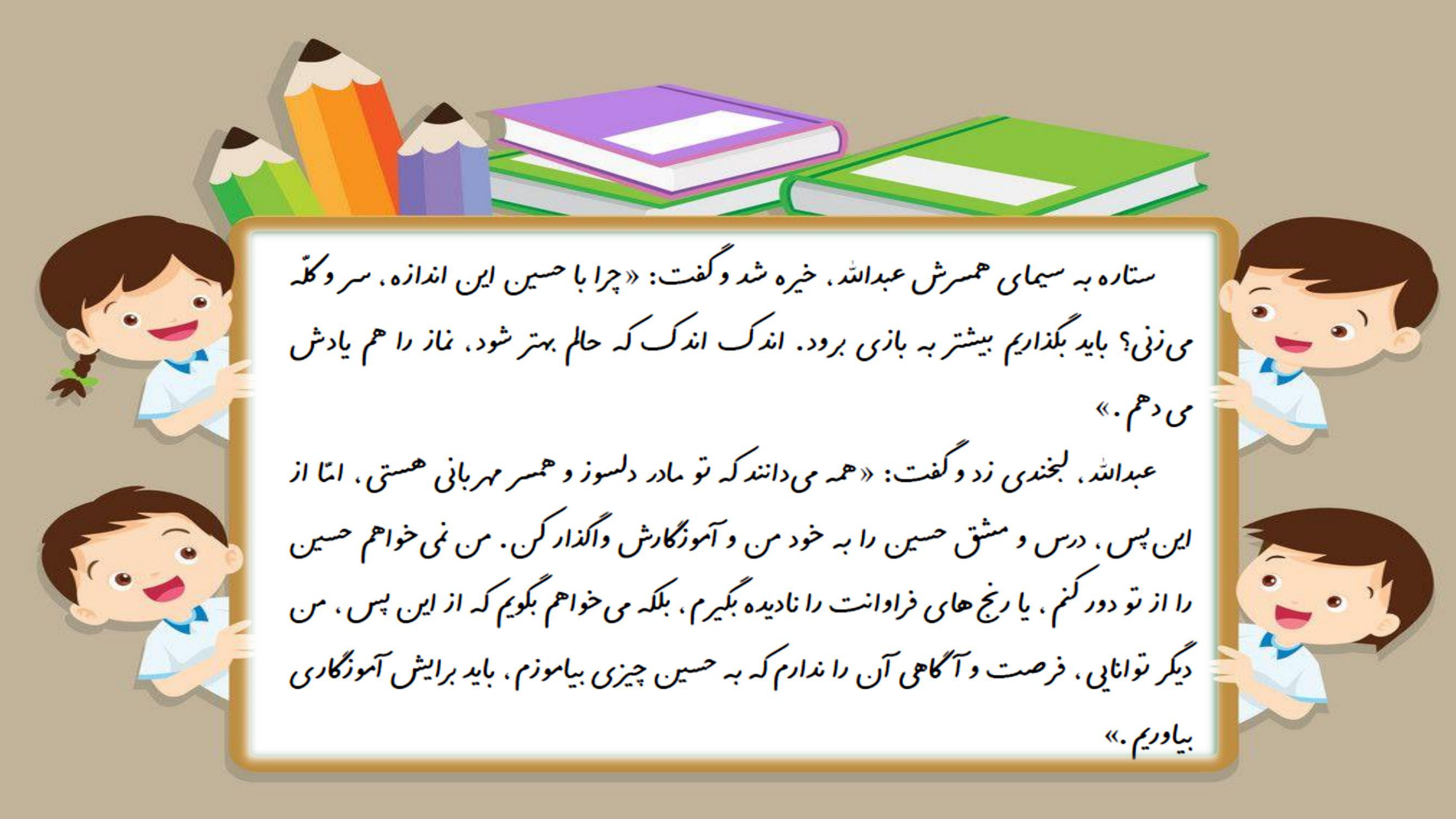




وقتی بوعلی، کودکی نبود
درس شانزدهم

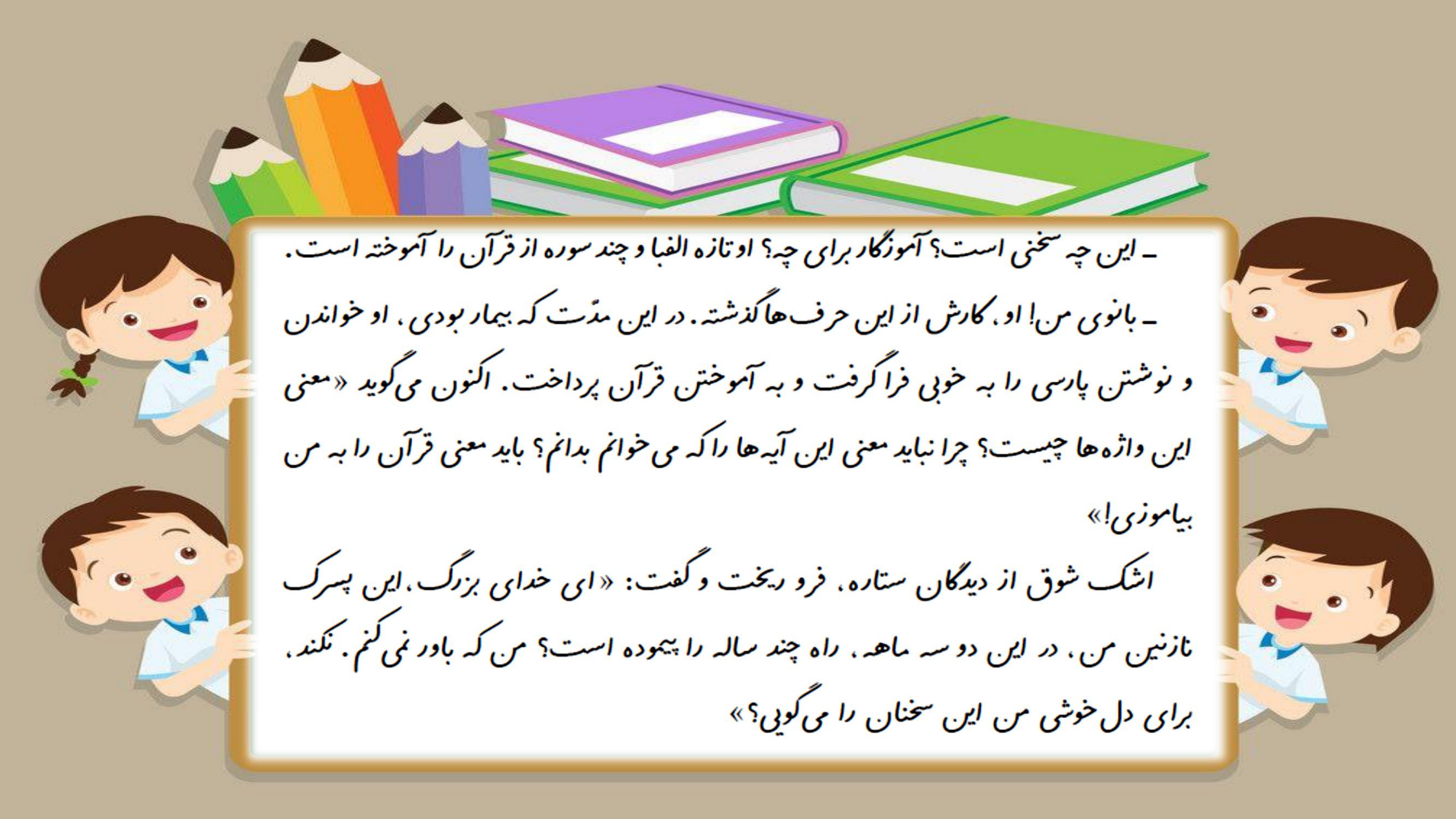


شوهر مهربان، دست ستاره، همسر ناتوان خود را که تازه از بستر
بیماری برخاسته بود، در دست داشت و خداوند را به خاطر بهبودی او شکر
می کرد و می گفت: «اینک به شکرانه‌ی این رحمت الهی، باید گوسفندی را
که نذر کرده‌ایم، قربانی کنیم و به نیازمندان بدهیم...» و آن گاه به اتاق دیگر
اشاره کرد و افزود: «حسین از همان سپیده دم، سر در کتاب دارد... اکنون
باید بروم و به پرسش‌هایش پاسخ دهم.»




ستاره به سیمای همسرش عبدالله، خیره شد و گفت: «چرا با حسین این اندازه، سروکله می زنی؟ باید بگذاریم بیشتر به بازی برود. اندک اندک که حالم بهتر شود، نماز را هم یادش می دهم.»

عبدالله، لبخندی زد و گفت: «همه می دانند که تو مادر دلسوز و همسر مهربانی هستی، اما از این پس، درس و مشق حسین را به خود من و آموزگارش واگذار کن. من نمی خواهم حسین را از تو دور کنم، یا رنج های فراوانت را نادیده بگیرم، بلکه می خواهم بگویم که از این پس، من دیگر توانایی، فرصت و آگاهی آن را ندارم که به حسین چیزی بیاموزم، باید برایش آموزگاری بیاوریم.»



- این چه سخنی است؟ آموزگار برای چه؟ او تازه الفبا و چند سوره از قرآن را آموخته است.
- بانوی من! او، کارش از این حرف‌ها گذشته. در این مدت که بیمار بودی، او خواندن و نوشتن پارسی را به خوبی فراگرفت و به آموختن قرآن پرداخت. اکنون می‌گوید «معنی این واژه‌ها چیست؟ چرا نباید معنی این آیه‌ها را که می‌خوانم بدانم؟ باید معنی قرآن را به من بیاموزی!»

اشک شوق از دیدگان ستاره، فرو ریخت و گفت: «ای خدای بزرگ، این پسرک نازنین من، در این دو سه ماهه، راه چند ساله را پیموده است؟ من که باور نمی‌کنم. نکلند، برای دل خوشی من این سخنان را می‌گویی؟»




- هرگز، چنین نیست؛ شاید، این بیماری ناگهانی و دل‌بستگی بی اندازه‌ی حسین به شما، سبب جهش و پیشرفت حیرت آور او شده باشد، اما حقیقت دارد.

در حالی که دانه‌های اشک از دیدگان بر چهره‌ی بی رنگ ستاره، فرو می‌چکید، با شکفتی پرسید: «چه طور بیماری من، سبب این همه پیشرفت حسین شده است؟»

عبداللہ برخواست و نگاهی به بیرون افکند و گفت: «هنگامی که به سفارش طبیب، حسین را از پیش تو به اتاق دیگر بردیم و او دانست که باید یک چندی از مادرش دور باشد، از طبیب

پرسید: «چرا گفتید به بالین مادرم نروم؟»



طیب پاسخ داد: «چون او بیمار است و اگر پیش او بمانی، ممکن است، تو هم بیمار شوی.»


دوباره، حسین پرسید: «چرا مادرم بیمار شده؟ و چگونه می تواند مرا هم بیمار کند؟»

طیب حیرت زده می کوشید با پاسخ های ساده و کودکانه او را آرام کند، اما حسین

دست بردار نبود.

طیب، کمی اندیشید و گفت: «برای شناختن بیماری ها و درمان آنها، باید سال ها علم

آموخت و تجربه اندوخت. خوب دیدن و خوب گوش دادن و فکر کردن، سرآغاز دانایی است.»




باشنیدن این سخنان، برقی در چشمان حسین درخشید، سرش را بلند کرد و با غرور پرسید:

«پس اگر من هم در همه چیز، خوب دقت کنم و دانش بیندوزم، بیماری‌ها را می‌شناسم؟»

پزشک با روی گشاده پاسخ داد: «آری جانم!»

- آن وقت اگر مادرم بیمار شد، می‌توانم او را درمان کنم؟

- آری فرزندم، چنین است. تو بسیار باهوش و کنجکاو و اگر بکوشی، دانشمندی بزرگ و




پزشکی نامدار خواهی شد. اما اکنون آسوده خاطر باش، چون مادر، به زودی شفای یابد. هر بیماری و دردی دوره‌ای دارد که باید بگذرد، ما کوشش خود را می‌کنیم و از خداوند یاری می‌جوئیم.

- می‌شود کاری کنیم تا دیگر مادرم بیمار نشود و من از او دور نمانم؟

طیب با کمی تأمل، پاسخ داد: «اگر طبیب ماهری شدی، خواهی دانست فرزندم.»

هچنان که عبدالله، این رویداد را نقل می‌کرد، ستاره با هیجان، چشم به دهان او دوخته بود و از شنیدن این ماجراها، دم به دم حالش بهبود می‌یافت. عبدالله که متوجه این دگرگونی شادی‌آفرین شده بود، دوباره، کنار بسترش نشست و ادامه داد: «آری، بانوی من.






از آن زمان، گویی حسین راه خود را یافته، شب و روز نمی شناسد و دست از خواندن، نوشتن و پرس و جو بر نمی دارد. من از کوشش و پشتکار او به ستوه آمده‌ام. سر و کله زدن و پاسخ پرسش‌های پی در پی حسین را دادن، تاب و توان می خواهد. باید هرچه زودتر از استادان، یاری بجویم.»

ستاره که از شادی و هیجان، آرام و قرار از کف داده بود، گفت: «پروردگارا، از مهربانی‌ها و لطف تو سپاس گزاریم و تو را شکر می‌گوییم که فرزندی دانا به ما بخشیده‌ای. ای خدای مهربان، این فرزند خوب و دانا را برای ما حفظ فرما!»



درست و نادرست

-  حسین با شنیدن پاسخ‌های ساده، آرام می‌شد. ❌
-  طیب می‌کوشید با پاسخ‌های ساده و کودکانه او را آرام کند. ✅
-  تلاش حسین، حتی در زمان بیماری مادر هم، چشمگیر بود. ✅



درک مطلب

۱ دو راه دستیابی به شناخت و آگاهی، کدام است؟

۱) خوب دیدن و خوب گوش دادن و فکر کردن،
علم آموزی و تجربه اندوزی



درک مطلب



۱ دو راه دستیابی به شناخت و آگاهی، کدام است؟

۲ شما چه شباهتی بین خود و حسین (ابن سینا) می بینید؟



درک مطلب



۱ دو راه دستیابی به شناخت و آگاهی، کدام است؟

۲ شما چه شباهتی بین خود و حسین (ابن سینا) می بینید؟

۳ علت حیرت طیب در برابر پرسش های حسین چه بود؟

۳ پرسش های حسین مانند هم سن و سال هایش نبود. او دوست داشت از اصل و علت هر چیزی آگاه شود.



درک مطلب



۴) با تلاش و پشتکار و تجربه اندوزی می توان به دانش دست پیدا کرد و به هدف خود رسید

۱ دو راه دستیابی به شناخت و آگاهی، کدام است؟

۲ شما چه شباهتی بین خود و حسین (ابن سینا) می بینید؟

۳ علت حیرت طیب در برابر پرسش های حسین چه بود؟

۴ این درس، چه پیامی دارد؟





دانش زبانی

خوب دیدن

در درس‌های پیش درباره‌ی اهمیت «خوب گوش دادن» مطالبی آموختیم. اکنون با یکی دیگر از راه‌های دانش‌اندوزی و یادگیری آشنا می‌شویم. دیدن، نگاه کردن و به ویژه «خوب دیدن»، گام بسیار مهمی برای آشنا شدن با پدیده‌ها و رسیدن به دانایی است. ببینیم و در دیده‌ها دقت کنیم، شناخت ما دقیق‌تر و کامل‌تر می‌شود. در درس اول هم آموختیم که با دقت در آفرینش خدای بزرگ و خوب دیدن، درک و فهم بهتری نسبت به آفرینش، پیدا می‌کنیم.

شنیدن، کی بود مانند دیدن؟



تصویر خوانی و سندلی صمیمیت





۱ **خوب دیدن:** تصویر را با دقت ببینید و به جزئیات آن توجه کنید.

۲ **اندیشیدن:** برای درک ارتباط میان اجزای تصویر، فکر کنید و مطالبی را که از آن برداشت کرده‌اید، در ذهن خود مرور

کنید.

۳ **یافتن:** پس از درک محتوا موضوع صحبت خود را مشخص کنید.

۴ **گفتن:** هر وقت آماده شدید، روی صندلی معلم بنشینید و درباره‌ی موضوع انتخاب شده، برای دوستانتان صحبت کنید.

۵ **سنجیدن:** نظرتان را در مورد شنیده‌ها در سه بخش بیان کنید :

■ الف: بیان بخش‌های خوب ■ ب: اشاره به کاستی‌ها ■ پ: پیشنهادها



چشمه و سنگ

بخوان و حفظ کن





به ره گشت، ناگه به سنگی دچار
«کرم کرده، راهی ده، ای نیک بخت!»
زدش سیلی و گفت: «دور ای پسر
که ای تو، که پیش تو جشم ز جای؟»
به گندن در استاد و ابرام کرد.
کز آن سنگ خارا، رهی برگشود...
که از یأس، جز مرگ، ناید به بار
شود سهل، پیش تو دشوارها

جدا شد یکی چشمه از کوهسار
به نرمی، چنین گفت با سنگ سخت:
گران سنگ تیره دل سخت سر
تجنّبیدم از سیل زور آزمای
نشد چشمه از پاسخ سنگ، سرد
بسی گند و کاوید و کوشش نمود
برو کارگر باش و امیدوار
گرت پایداری است در کارها



خوانش و فهم



در متن شعر، « چشمه » و « سنگ » با چه ویژگی‌هایی توصیف شده‌اند؟

- چشمه: آرام، امیدوار، پرتلاش و پشتکار
- سنگ: سخت و بزرگ، نامهربان، لجباز و خودخواه



خوانش و فهم

۲) بیت دوم: به آرامی خوانده می شود. چون درخواست چشمه از سنگ را بیان می کند.

بیت چهارم: با تندی، خشم و غرور خوانده می شود. چون جواب نامهربانانه و خشن سنگ به چشمه است.

۲) خوانش بیت دوم و چهارم چه تفاوتی با هم دارد؟ چرا؟

